

بسم الله الرحمن الرحيم

آیت الله علی دوست

آفتاب شرقی

اخلاق اجتماعی جلسه سوم

اصول اساسی (پارادایم ها و رویکردها)

آیا اگر اصول اخلاقی رعایت نشود، در این دنیا، عقوبت هایش بیشتر است یا در آخرت؟ آیا سنجه ای برای این امر هست؟

در جایی که صحبت از قراردادها، شد منظور امری فراتر از قراردادهای معمولی است؛ به هر حال به مشخص نیست ریشه دقیق عرفها و قراردادها چه بوده اما در طی زمان به وجود آمده است. بهتر است به جای قراردادها، تاسیسات عقلا به کار ببریم. اموری است که عقلا به وجود می آورند ولو بدون قرار قبلی و توافق

...

این که گفته شود اثرش در دنیا بیشتر است یا در آخرت... تعیین این یک امر سختی است؛ زخمی کردن اخلاق اجتماعی فقط دامنگیر انسان در آخرت نمی شود. یا حفظ ارزش ها این نیست که انسان به ارزش ها برسد. بلکه در سطح وسیع دامن انسان در دنیا هم می گیرد. و لذا بیش از سی مرتبه خداوند در قرآن کریم از عذاب الیمی صحبت می کند نسبت به یک سری اعمال که هم در دنیا و هم در آخرت دامن انسان را می گیرد. کسانی که به دیگران افترا میزنند یا حریم خصوصی دیگران را رعایت نمی کنند، و یا... این گونه موارد این گونه نیست که فقط دامن انسان را در قیامت بگیرد بلکه در دنیا هم دامنگیر مرتکبین آن ها می شود. این یک نکته کلی است که انسان ها اصولا برای این که در این دنیا هم درست زیست کنند نیازمند دین اند. و همچنین نیازمند حقیقت دین اند همان عملوا الصالحاتی که به آن قبلا اشاره کردیم. البته از تراش استفاده می شود که برخی اعمال اثر خوب آن و یا بد آن بیشتر در دنیا حس می شود تا در آخرت... به این شکل که برخی انسان ها به خاطر برخی کارها از دنیا نمی روند مگر این که آثار آن کار دامن آن ها را می گیرد و برخی از کارها مربوط به برزخ است و برخی دیگر مربوط به قیامت.. مثلا در روایات هست که انسان شکور؛ چه شکر گزار نسبت به خداوند چه نسبت به بنده خدا در همین دنیا جزای شکرش را می بیند. و باز کسانی که کفورند باز در همین دنیا سزای اعمالشان را می بینند. ولو این که برخی کفرانها، حرام هم نباشد. در روایت داریم کسی که ایستاده بول می کند، رعایت طهارت و نجاست را نمی کند، در برزخ مبتلا می شود یا کسانی که شرک می ورزند که ممکن است این کار دامن انسان ها را در دنیا نگیرد اما در آخرت می گیرد. یعنی جامعه مشرک ممکن است که در دنیا خوب زیست کند، اما به هر حال در آخرت مشکل دارد. مثلا حدیثی هست که الملك یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم می گوید این جامعه ممکن است با کفرورزی زیست کند اما به دلیل این که در آن ظلم نیست تداوم می یابد و برعکس. گویا ظلم اثر وضعی اش در همین دنیا است و اثر وضعی کفر در آخرت است.

از زاویه ای دیگر این که تفاوتی که در نگاه عقلا و نگاه دینی نسبت به ارزش ها وجود دارد این است که ارزش های دینی به آخرت هم مرتبط می شود اما ارزش ها از دید عقلا صرفا شامل به دنیا مرتبط می شود. من شاید لازم بود این مطلب را واضح سازم که آیا نگاهی که عقلا نسبت به مسائل دارند با نگاهی که دین نسبت به همان مسائل دارد، آیا یکی است یا متفاوت است؟ اولین تفاوت این است که دین وقتی می آید قداست میدهد و ثواب تعیین می کند.

تفاوت دوم این است که گاهی نگاه دینی یک نگاه ریز و جزئی به مسائلی است که عقلا این نگاه را به مسائل ندارند... .

من یک مثال بزنیم؛ اگر ما به یک شخصی برخورد کنیم که دارد غیبت می کند و پشت سر کسی حرف می زند؛ ما معمولا عادی برخورد می کنیم و چیز خاصی هم نمی گوئیم در حالی که وقتی که بفهمیم این شخص، دزدی می کند، نسبت به او برخورد دیگری داریم؛ چون معتقدیم حرام، حرام است؛ و علت این قضیه هم این است که دزدی هنوز زشتی خودش را از دست نداده است. اما گناه غیبت زشتی اش را از دست داده است و ما هم خیلی عکس العمل نشان نمیدهیم در حالی که یقینا بسیاری از غیبت ها از بسیاری از دزدی ها بدتر است. روی مفاهیم دینی بنا نیست که خیلی روی ذهنیت ما حساب کنند آن جا روی واقعیات حساب می کنند. و پاداش میدهند اگر نیک باشد و عقوبت می کنند اگر بد باشد.

در برخی روایات آمده که حسن خلق نیمی از دین هست این ها معلوم می کند که میزان اثر گذاری تا چه حد است. گاهی سنجه هایی که ما داریم با سنجه هایی که دین دارد، متفاوت است.

مثلا حق الناس مهم تر از حق الله است و لذا عده ای معتقد به این هستند که باید اولویت را به ترک گناهی داد که از مصادیق حق الناس هستند. البته این طور هم نیست که هر حق الناسی اولی باشد از حق الله و هر حق الهی در درجه دوم باشد نسبت به حق الناس. و یا مثلا در موضوع نماز، به این شکل مطرح شده که با این که حق الله است اما ترک آن معادل کفر تلقی شده که البته کفر کلامی نه فقهی اما باز با همه این احوال، باز امید به بخشودگی گناهی که از مصادیق حق الله هستند همچون نماز، باز بیشتر از گناهان حق الناس است. با این که نماز این همه بر آن تاکید شده است. در حق الله طرف ما، خدای مهربان است اما در حق الناس مردم اند. و یا به این شکل مطرح شده که سخی ترین انسان ها در قیامت بخیل ترین هستند در قیامت.... چون نیازمندند؛ انسان ممکن است وقتی جیبش پر پول هست مقداری از آن را به فقیر ببخشد. آن روایتی هم پیامبر فرمودند: الغیبة اشد من الزنا؛ البته غیبت نهایتا تعزیر دارد اما زنا حد دارد ولی به عنوان دلیل این حدیث هم فرمودند به این خاطر که خداوند گناه زنا را می بخشد اما غیبت را کسی که غیبت شده است نخواهد بخشید. شما نکته ای را فرمودید که ما چگونه نگاهمان را در خصوص ارزش ها اصلاح کنیم که بنده عرض می کنم با معرفت منتها با منابع صحیح و آن هم با برداشت صحیح از چنین منابعی؛ در این صورت است که برداشت و نگاه به ارزش ها صحیح خواهد بود.

مجری: ما گاهی سره از ناسره را خوب تشخیص میدهم و خوب را از ناخوب، درست تشخیص میدهم اما پای رفتن را نداریم. مثلا دزدی که میداند دزدی حرام است ولی این کار را می کند کدام وجه از عملوا الصالحات مشکل دارد که او را به چنین کاری وا میدارد؟

جواب: مساله این جا است بین آن چه میدانند و آنچه عقل او میگوید یک پارادوکسی وجود دارد؛ و آن این که این وسط یک حلقه مفقوده ای است که در این جا «یقین» نیست.

یقین غیر از بیان عقل است و غیر از یک بیان و گفتگوی ساده است. مثلاً زنی که شوهرش شب فوت میکند ؛ اولین کاری که می کند این است که به فرزندانش تماس می گیرد و از آن ها می خواهد که بیایند و پدرشان را ببرند با این که به او گفته می شود او که کاری ندارد یک شب دیگر تا صبح صبر کن ؛ این خانم باز هم از فرزندانش می خواهد که شوهرش را به سردخانه ببرند. به این خانم گفته می شود آیا مرده کاری می کند؟ قطعاً جواب منفی میدهد، اما با همه این احوال باز هم می خواهد که او را ببرند. در حالی که یک مرده شو، به هیچ وجه چنین ترسی ندارد. تحلیل فلسفی این جریان این است که با این که زبان اذعان به عدم آزار میت دارد و استدلال و منطق هم این را می گوید اما یقین نیامده است که قانع کند و مشکل را حل کند. در واقع روح ، من، نفس ناطقه تسلیم نیست؛ و لذا دقت کردید خداوند در قرآن به بحث قیامت که می رسد می گوید: و بالاخره هم یوقنون... یا یک استاد معارف ممکن است سر کلاس در خصوص قیامت استدلال کند، اما وقتی بیرون می آید، رفتار او رفتار مؤمنانه نیست. از زاویه ای دیگر به عنوان مثال : چرا من و شما یک سیم لخت را نمی رویم که وصل به برق هست، لمس کنیم؟ اصلاً فکرش را نمی کنیم ؛ به این دلیل که به باور رسیده ایم که خطر دارد و... این جا یک بحث زیبایی باز می شو دکه اسباب یقین چیست؟ به هر حال گر چه ما گاه نیاز به این نداریم که دامنه دانسته هایمان افزون شود، بلکه به این نیازمندیم که به آن چه میدانیم ، عمل کنیم. که این قضیه با یقین حاصل خواهد شد؛ گر چه جواب دقیق به سوال شما هم سوای از بحث اخلاق اجتماعی است که مجال خاص خود را می طلبد.

بحث این است که حتی گاهی اوقات با عقل و استدلال به این نتیجه رسیده ایم که چنین است و چنان است اما به یقین نرسیده ایم باید کاری کرد که به شهود رسید. پای استدلالیان چوبین بود؛ پای چوبین سخت بی تمکین بود. وقتی از علم حصولی به علم حضوری رسید، دیگر مشکل حل است. یقین کمترین چیزی است که بین خلاق تقسیم شده است؛ البته به این شکل نیست که غیر قابل تحصیل هم باشد. یعنی اگر عواملی داشته باشد که باید آن ها را مقدماتاً تحصیل کنیم، همه این عوامل دست ما است. و همین امیدوار کننده است.

امیدواریم هر چه صلاح و سداد است بر زبان ما جاری شود.